

طبقات اجتماعی در ایران باستان^۱

پ.ا. شروو، پی.یر بریان، منصور شکی

ترجمه منیژه اذکایی

در گفتارهایی که از پی خواهد آمد، اصطلاح «طبقات اجتماعی» به مثابه اصطلاحی عام برای انواع مختلف گروه‌های اجتماعی شامل کاست‌ها، گروه‌های پایگاهی، رسته‌ها، صنوف شغلی و رده‌های اجتماعی به کار برده می‌شود. [بخش‌های مختلف این مقاله را به ترتیب شروو، بریان، و شکی نوشته‌اند - م.]

طبقات اجتماعی در متون اوستایی

شواهدی که دال بر وجود یک ساختار بسیار پیشرفته طبقاتی در جامعه محل تدوین متون اوستایی باشد، بسی ناچیز است و اطلاعات قابل استفاده در این باب را می‌باید از منابعی که در مدت زمانی طولانی تدوین شده‌اند، مثل اوستا (ح ۶۰۰ - ۱۲۰۰ ق.م) و نیز از متون پهلوی - تدوین شده در سده‌های هشتم و نهم میلادی و حاوی مطالبی از دوران پیش از ساسانی و اوایل ساسانی - برگرفت. به علاوه تاریخ‌گذاری دقیق و نسبی هر یک از متون اوستایی بی‌اندازه دشوار است، زیرا اشارتی به وقایع تاریخی ندارند. نظریه غالب درباره تقسیمات اجتماعی ایران باستان در دهه ۱۹۳۰ م شکل گرفت که محققانی نظیر امیل بنونیست و ژرژ دومزیل در بسط آن کوشیده و برابری در یونانی،

۱. گفتار حاضر شامل ترجمه سه مقاله است از Encyclopaedia Iranica, Vol. V, 1992, pp. 650-8.

لاتین، هندی، ایرانی باستان و دیگر زبان‌های هندوایرانی کهن برای آن ارائه کرده‌اند تا شاهی بر این باشد که جامعه هندواروپایی و از پی آن هر یک از جوامع هندواروپاییان در اصل به سه طبقه تقسیم می‌شده‌اند.^۱ در اوستا این سه رده تحت عنوان طبقه روحانیان (ārauuān)، ارتشتاران (raoaeštar تحت اللفظی یعنی: «ایستاده در گردونه») و دامپروران (vāstriia. fšuiiant-) آمده است.^۲ به عنوان مثال در فروردین‌یشت (بندهای ۸۹-۸۸) چنین آمده که زردشت خود بزرگ روحانیان، ارتشتاران و دامپروران بود. داریوش یکم (۵۲۱-۴۸۶ ق.م) در یکی از کتیبه‌هایش دعا می‌کند که اهوره مزدا سرزمینش را از سپاه دشمن (hainā)، خشکسالی (dušiyāra) و دروغ (drauga) حفظ کند؛^۳ این سه بلیه را تهدید علیه آن سه طبقه تعبیر کرده‌اند.^۴ در یک افسانه سکایی به نقل از هرودت^۵ از سه شیء طلایی سخن می‌رود که از آسمان فرو می‌افتند: جام، تبر، و یوغ، و شاید این‌ها به آن سه رده اجتماعی باز می‌گردند.^۶ یکی از آثار متأخر این تقسیم‌بندی سه‌گانه را در کتاب پهلوی بندهش می‌توان یافت که در آن، طبقات با سه پسر زردشت نسبت می‌یابند.^۷

در یک متن دیگر اوستایی (یسن ۱۹، بند ۱۷) به طبقه چهارم صنعتگران (huitiš) مذکور در شکند گمانیک و زار اشاره می‌شود.^۸ این متن که بخشی از بگ نسک و حاوی تفسیری بر ذکر آهونور است به زبان اوستایی متأخر، خالی از اغلاط، نوشته شده و بدین سبب باید نسبتاً کهن باشد. همین تقسیم‌بندی چهارگانه جامعه است که به طور معمول در متون پهلوی (بخش سوم این نوشتار) ذکر شده است؛ این تقسیم‌بندی از اوایل هزاره دوم پیش از میلاد برابری هم در هند دارد. مثلاً در ریگ‌ودا (10.90.11-12) منشأ چهار کاست هندی توصیف می‌گردد: هنگامی که غول‌مرد نخستین (Puruṣa) تجزیه

1. Benveniste, 1969, I, pp. 279-92; Dumézil; Duchesne-Guillemin, 1962, pp. 170-2.

2. Benveniste, 1932; Gershevitch, p. 170.

3. DPd, 15-20; Kent, *Old Persian*, pp. 135-6.

4. Benveniste, 1938; idem, 1969, I, pp. 288-9; Kellens.

5. Dumézil, pp. 9-10.

6. Duchesne-Guillemin, 1962, pp. 170-2; idem, 1964, pp. 128-30.

7. *Bundahišn*, TD2, p. 235; tr. Anklesaria, chap. 35. 56, pp. 300-1; Benveniste, 1932, pp.

118-19; Boyce, *Zoroastrianism* I, p. 281.

8. *Škand-gumānīg wizār* 1. 17, ed. Menasce, pp. 24-25.

شد، از دهانش روحانیان (brāhman)، از دو بازویش جنگاوران (rājanya)، از ران‌هایش مردمان پیشه‌ور و برزگر (vaiśya) و از دو پایش فرودست‌ترین کاست (śūdra) پدید آمد. در کتاب پهلوی دینکرد آمده که تن انسان در مثل همچون چهار طبقه اجتماع است: روحانیان به مثابه سر آن، دست‌ها مانند جنگاوران، تنه بدن همچون برزگران و پاها مثل پیشه‌وران.^۱ اما این نکته هنوز ثابت نشده است که متون هندی و پهلوی باورهای مشترک موروثی را باز می‌نمایانند و نه تطوّر مستقل هر دو جامعه را.

گاهان که در جزو کهن‌ترین متون اوستایی جای می‌گیرد و احتمالاً سروده خود اشو زردشت است، هیچ اشاره واضحی به تقسیم‌بندی تثبیت شده اجتماعی ندارد. بنابراین منابع ناقص و مبهم موجود به طرق گوناگون تفسیر شده‌اند؛ جدیدتر از همه این که مری بويس (Boyce ۱۹۸۲) رده‌بندی دوگانه‌ای از دین مردان و جنگاوران-رمة داران در جامعه گاهانی قائل شده است.

طبقات اجتماعی در دوران ماد و هخامنشی

فقدان تقریباً کامل آثار نوشتاری فارسی باستان از دوره هخامنشی، تشخیص ایستار ایرانیان آن زمان را نسبت به جامعه خود - دست کم برای برخی اهداف خاص - دشوار می‌سازد، اما می‌توان گفت که زمینه‌های محکمی هست تا فرض را بر این بگیریم که آنان جامعه خود را همچنان با تقسیم‌بندی‌های ایرانی باستان، که طرح آن در بخش‌هایی از اوستا آمده، تعریف می‌کرده‌اند؛ بدین ترتیب که افراد با کارکردهای اصلی خود در مقام روحانیان، جنگاوران و برزگران رده‌بندی می‌شدند (- بخش نخست این نوشتار). چنین به نظر می‌رسد که انجام امور مذهبی و دفاعی به دست روحانیان و جنگاوران، برزگران را قادر می‌ساخت تا به کشت و ورز پردازند. این رده‌بندی کارکردی عموماً به عنوان «نظام طبقات اجتماعی» توصیف می‌گردد، اما در اینجا از «طبقه» مفهوم نوین آن مدّ نظر نیست، بل که مسأله رسته‌ها و پایگاه‌ها در نظر بوده، هرچند چنین به نظر می‌رسد که متون اوستایی سومین رسته (برزگران) را نسبت به آن دو، فرودست مطرح کرده است. امیل بنوینست (Benveniste 1938, p. 543) قطعه‌ای را که از پی خواهد آمد و از داریوش یکم (۴۸۶ - ۵۲۱ ق.م) است، دلیل بر این دانسته که مفاهیم ایرانی باستان هنوز در اوایل

فس: "1. ed. Madan, I. P. 429; "§. g. w, I. 20-21, ed. Menasce, pp. 24-25"

دورهٔ هخامنشی زنده بوده‌اند: «اهوره مزدا این سرزمین را از سپاه دشمن (hainā)، خشکسالی (dušiyāra)، دروغ (drauga) بپایاد»^۱ (قس: اوستایی haēnā- و dužiiāiriia و druj-). ظاهراً در ایدئولوژی شاهنشاهی برای مفاهیم اوستایی کاربرد نوینی پیدا شد تا گواهی بر مشروعیت شاه بزرگ باشد. پادشاه هخامنشی نیز همچون زردشت (فروردین یشت، بندهای ۹ - ۸۸) ردِ روحانیان، جنگاوران و کشاورزان و نیز در مقام جنگاوری بی‌همتا، به بهترین نحو قادر به دفاع از زمین‌های زراعی در برابر تهاجم بود؛ به عنوان رابط با موجودات الهی، می‌توانست برکت آن‌ها را به سرزمین‌ها فرآورد و سرانجام از این که خود را به عنوان باغبانی خوب معرفی کند، خشنود می‌گشت.^۲ البته باید در نظر داشت که واژهٔ «دروغ» در این متن علاوه بر بار معنایی مذهبی، بار معنایی سیاسی نیز دارد. معاندان نظام سلطنتی که خود عکس زمینی نظام مینوی است - در زمرهٔ دروغ‌زنان (draujana) نام برده می‌شوند. ولی این‌گونه بقایای تصوّرات ایرانی باستان مسلماً تنها عواملی نیستند که بتوان در امر تحلیل ساختار و پویای جامعهٔ ایرانی در دورهٔ هخامنشی منظور کرد، زمانی که قدرت مطلقهٔ شاهنشاهی و پیروزی‌های امپراتوری از ویژگی‌های برجستهٔ آن بودند؛ اطلاع ما از جامعهٔ مادی حتی از این نیز کم‌تر است.^۳ بنا بر نوشتهٔ هرودت (I. 125)، جامعهٔ ایرانی در قلمرو کوروش کبیر (۵۲۹ - ۵۵۹ ق.م) از قبایل (gēnea) پرشماری تشکیل می‌شد که پاسارگادی (Pasargadae)، مارافی (Maraphian) و ماسپی (Maspian) عمده‌ترین آن‌ها بودند و هر قبیله به «طایفه» (phrātría)های چندی منقسم می‌گشت که بنام‌ترین آن‌ها هخامنشی‌ها بودند. این طرح کلی هرودت یونانی چنین می‌نماید که گروه‌هایی که افراد بدان تعلق داشتند، به ترتیب عبارت بود از «خانواده» (اوستایی: nmāna)، «طایفه» (اوستایی: vīs، در فارسی باستان: vīθ)، «قبیله» (اوستایی: zantu) و «کشور» (اوستایی: dañhu و در پارسی باستان dahyu).^۴ در کتیبه‌های شاهنشاهی، پارس بهترین سرزمین خوانده می‌شود که شاه از آن «مردان نیک» و «اسبان نیک» می‌جوید و در نیایش خویش از اهوره مزدا می‌خواهد که آن را حفظ کند.^۵ داریوش

1. DPd 13-24; Kent, *Old Persian*, pp. 135-6.

2. Briant, 1982, pp. 435-56.

3. Sancisi-Weerdenburg, 1988.

4. Benveniste, 1969, II, pp. 293-319.

5. DPd, DNā 47-55; Kent, *Old Persian*, pp. 137-8.

خود را پارسی، پسر پارسی و هخامنشی می‌داند (DNa, 9-15). با این حال پیوندهای خاندانی یا روابط خاندانی یا روابط قبیله‌ای اشخاص سرشناس، به‌ندرت در کتیبه‌های دوره هخامنشی مذکور است (مثلاً «گئو بروو از خاندان پاتیشووری» Gaubaruva (Patišuvāriš).^۱ ولی بی‌گمان ایرانیان خود را همچنان با پیوندهای خانوادگی (نام پدر)، خاندانی و قبیله‌ای می‌شناخته‌اند. به احتمال قوی مادها نیز چنین می‌کرده‌اند، چه به نقل از هرودت (I. 101) ملت ماد نیز متشکل از قبایل بوده‌است.

پیداست که رده‌بندی اجتماعی در میان قوم ایرانی وجود داشته و به سبب فتوحات شاهی، صورت برجسته‌تری به خود گرفته‌است. متن‌ها نشان می‌دهند که شاهنشاهی هخامنشی را اعضای خاندان‌های بزرگ اداره می‌کردند که با «نجیب‌زادگان» اروپایی قابل مقایسه‌اند، کسانی که نویسندگان یونانی از آنان به عنوان «اصیل‌زاده» یا در مفهومی جامع‌تر با عناوین «ارجمند»، «بزرگ‌زاده»، «شریف» و گاهی نیز «شاه‌زاده» (prōtoi) یاد می‌کردند؛^۲ اصطلاح برابر این‌ها در فارسی باستان «آزادگان» (*āzāta) و اساساً به معنی کسانی است که در یک خاندان زاده شده‌اند.^۳ پس طبیعی خواهد بود که مفسری همچون هزیخیوس واژه azētai را به منزله «آنان که به شاه نزدیک‌ترین‌اند» تعبیر کرده باشد.^۴ به واقع هم در دوره هخامنشی امتیاز نجیب‌زادگی و داشتن اختیارات صرفاً به سبب اصالت خانوادگی اعطا نمی‌شد، بل که خود مرحمتی ملوکانه بود. اعضای خانواده‌های بزرگ از جانب شاه به سمت شهربانی و فرماندهی منصوب می‌گشتند و به مدد فتوحات و لطف پادشاهی بود که آنان صاحب منابع اقتصادی گوناگون به‌ویژه زمین در سرزمین‌های مفتوح می‌شدند. البته این امتیازات، مشروط بود و شاه هر زمان می‌خواست می‌توانست بازپس گیرد. اشراف‌زادگان به سلسله مراتب درباری می‌پیوستند که فرمانروایان پیشین بنیاد نهاده بودند. بنابراین در دوره هخامنشی یک «طبقه اشراف» جدید شکل گرفت و می‌توان آن را «اشرافیت سلطنتی» نامید که جایگزین «اصالت از طریق خون» نگردید، اما آن را تحت الشعاع خود قرار داد. تمام نجبا «بندگان مخصوص» شاهنشاه و با پیوند وفاداری بدو پیوسته بودند، پیوندی که حتی می‌بایست بر وفاداری نسبت به خانواده و اقتدار خاندان مقدم بوده باشد.

1. Herodotus, 4. 167; Dn: Kent, *Old Persian*, p. 140.

2. Briant, 1988.

3. de Blois, 1986.

4. *Alexandri Lexicon*, 1442.

در برخی کتیبه‌های شاهی، نجبا (āmāta) و توانگران (tunuvant) در برابر درویشان و

شده‌است) ظاهراً به فرودست‌ترین طبقه اشارت دارد که در عین آزادی، به طبقه اشراف نیز تعلق نداشتند.^۱ نویسندگان یونانی نمونه‌های بسیاری از تفاوت بر پایه وضعیت و دارایی را در میان ایرانیان ضبط کرده‌اند، مثلاً در پوشاک، خوراک، آداب معاشرت و تحصیلات، که این آخری تنها برای اندک شماری اشخاص برگزیده میسر بود. آن مردمان تهنی دست که برخی نویسندگان یونانی آنان را autoûrgoi می‌نامیدند، صاحب قطعات کوچک زمین بودند و به خرج خود در زمین‌ها کشت و کار می‌کردند. وضعیت ایشان در چند حکایت از آئلیان (Aelian) این‌گونه مجسم شده که آنان به شاه اعتماد داشته‌اند و او در طی سفرهایش در کشور، آنان را ملاقات می‌کرده‌است، چنان‌که از کتیبه‌ها برمی‌آید شاهان مشتاق بودند که خود را حامی زمین و دهقانان بنمایانند.^۲

در ایران مردمانی از رده دیگر نیز می‌زیستند: کسانی که از قوم ایرانی نبودند. در الواح تخت جمشید آنان را kurtaš می‌نامند. آن‌ها برای ساخت و ساز در تخت جمشید و نیز کارهای کشاورزی و دامپروری در دیگر مناطق پارس، در اختیار هخامنشیان بودند. آنان زندانیان جنگی محسوب نمی‌شدند، بل که کارگران استخدام شده و مزدبگیر از جانب حکومت بودند.^۳ گوناگونی اصل‌های نژادیشان (بابلی، مصری، لودیایی، لوکیایی و جز این‌ها) نشان می‌دهد که آن‌ها از همه مناطق شاهنشاهی آورده شده و بنا به نیاز بر کارهای دائم یا موقتی گماشته شده بوده‌اند.

طبقات اجتماعی در دوران پارسی و ساسانی

دوره پارسی

کمی و پراکندگی اطلاعات موجود درباره دوره پارسی اجازه نمی‌دهد تا توصیفی جامع از ساختار اجتماعی آن دوره به دست دهیم؛ در واقع آن شاهنشاهی گسترده، اما نامتمرکز، خود مجموعه متنوعی از ساختارهای اجتماعی بوده‌است. در میان‌رودان

1. Dandamaev, pp. 643-6.

2. Briant, 1982, pp. 182-8, 362-71, 441 ff.

3. Stolper, pp. 56-9.

دولت‌شهرهایی با جمعیت فراوان وجود داشت که وجه مشخصه‌شان وجود فرهنگ

سنن دیرین خود پیروی می‌کردند؛ و نیز در پارت (شرق و شمال شرق)، جامعه غالباً قبیله‌ای و کوچ‌نشین بود با گروه کوچکی مردم یکجانشین.^۲

از آنجا که ساختمان طبقاتی هر جامعه اساساً نمایانگر ویژگی‌های اجتماعی و اقتصادی همان جامعه است، نمی‌توان برای هیچ مرحله خاصی از پیشرفت یک جامعه شرقی دقیقاً یک قرینه اروپایی معین کرد. آن دسته از پژوهش‌گران غربی که از فنودالیسم ایرانی سخن می‌گویند، ظاهراً به سبب یک ویژگی اصلی که بین جوامع ایرانی باستان و سده‌های میانه اروپایی تا حدی مشترک است، به خطا رفته‌اند؛ آن ویژگی مشترک رابطه مالک و زمین‌دار تحت فرمان / دست‌نشانده است. اما وجه تمایز جوامع ایرانی، برخلاف جوامع فنودالی اروپایی، از دیرباز «برده‌داری» و «قبیله‌گری» بوده؛ جامعه پارتی به دو قسمت اشرافیت از یک سو و از سوی دیگر برزگران، افراد قبیله و بردگان تقسیم می‌شد. با وجود تسامح غالب فرمانروایان پارتی در قبال دیگر کیش‌ها و صورت‌های سازمان‌بندی اجتماعی، از استحکام سنن اجتماعی ایرانی در مورد «اصالت خون» چنین برمی‌آید که لایه‌بندی‌های اصلی اجتماع می‌بایست اساساً نظیر دوره هخامنشی بوده باشد.^۳ در این مورد یک استثنا هست و آن کنیز رومی، ترموزا (Thesmoussa / Thermoussa / Thea Mousa) است که به نقل از یوسفوس، توانست در طبقه اشراف رخنه کند؛ او در سال دوم میلادی همسر قانونی (gametēn) فرهاد چهارم شد و بعدها با پسر خویش، فرهادک (Phrataaces)، توطئه‌ای علیه شاه چید و البته گزارش شده که با وی روابط نامشروع نیز داشته است.^۴ می‌توان تصور کرد که در آن نواحی قبیله‌ای و کوچ‌نشین که اثری از تمایزات اجتماعی وجود داشته، لایه‌بندی اساسی چنین بوده است: رؤسای قبایل (kṭk-hwtwy) در پهلوی kadag-xwadāy و در فارسی نو «کدخدا» و وابستگان آنها (hamherzān)^۵ و خویشاوندان و متعلقان از سویی، و افراد قبیله از دیگر سو.

1. Lukonin, pp. 713-23.

2. Bivar, pp. 24-27; Ghirshman, pp. 262-6.

3. Lukonin, pp. 684-9; Frye, pp. 207-8.

4. Josephus, 18. 40-3 [18. 2. 4], Loeb ed. pp. 34-5; Debevoise, pp. 148-9; Bivar, pp. 67-8.

5. *Draxt ī Asōrīg*, p. 111.

مورخان یونانی طرحی اجمالی از ساختار اجتماعی دوران پارتیان ترسیم نموده‌اند. به نظر پلوتارک قسمت بزرگی از نیروهای تحت فرمان سورنا (sūrēn) – فرمانده ارتش پارتی در نبرد حران – (۵۳م)، شامل «وابستگان» (pelátai) و «خدمه» (doúloi) بوده‌است.^۱ در نوشته کوتاهی که از پومپئوس تروگوس، مورخ هم‌عصر یوستین، به جا مانده، چنین گزارش شده که سپاه ایشان متشکل از «وابستگی» (servitorum) بود که حق آزادی نداشتند و ایشان را همچون فرزندان خود با تعلیم هنر سوارکاری و کمان‌گیری بار آورده بودند.^۲ با این همه، یوستین (2. 41) می‌نویسد که تنها چهارصد تن از پنجاه هزار سواره نظامی که به سال ۳۶ ق.م در برابر مارک آنتونی ایستادند «آزادمرد» (liberi)؛ - ادامه) بوده‌اند و تفاوت بین بردگان (servos) و آزادمردان (liberos) در این بود که بردگان پیاده و آزادمردان سواره بودند.^۳ تفسیر این گزارش‌ها خود محل تردید است، احتمالاً «بردگان» یا «خدمه» همان افراد قبیله، ملازمان، وابستگان، بندگان خانه‌زاد و امثال این‌ها هستند و این سردرگمی از آنجا پدید آمده که آنان را بنده (bandag) می‌نامیدند که تحت فرمان اربابان خود بودند (قیاس شود با کاربرد bandaka در دوران هخامنشی و «بنده» در دوران اسلامی).

از روی اوضاع و احوال پیش و پس از دوران پارتی می‌توان دانست که فرو دست‌ترین گروه‌ها در مقیاس اجتماعی همان انواع «بندگان» بوده‌اند. جنگ‌های دائمی حتماً موجب گردآمدن شمار بسیاری از اسرای خارجی (wartak ، *anaxšahrīk ، ارمنی anašxahrik) شده بوده‌است؛^۴ آنان را می‌توانستند به کار کشاورزی و ساختمان‌سازی بگمارند. بردگانی که در معادن شاهان اشکانی کار می‌کردند، نشان‌دار بودند.^۵ یک پیمان‌نامه مربوط به وام از دورا اروپوس نشان می‌دهد که نوع دیگری از برده‌داری که همسان با بنده (bandag) داری دوران ساسانی است، در نتیجه ورشکستگی یا تعهد خدمت افراد پیش می‌آمد.^۶ در متن تصریح شده که دهقان بدهکار در قبال بهره وام خود می‌باید

1. Crassus 21. 6; Frye, p. 187.

2. Justin, 41. 2.

3. Justin, 41. 3. ; Plutarch. Crassus 19. 2, 27. 1-2; Appain, Civil War 2. 18.

4. Perikhanian, 1973, p. 435.

5. Perikhanian, Camb. Hist. Iran, p. 635.

6. Rostovtzeff and Welles, pp. 46-7; MS, no. 2.

همچون بنده‌ای در خدمت طلبکار خود - که اشراف‌زاده است - باشد.^۱ نظر به شمار شهرهای پرونی که در سراسر شاهنشاهی وسیع اشکانی وجود داشت، طبقات میانه اجتماع حتماً گسترده بوده‌اند. این طبقات شامل صنعتگران، هنرمندان، فلاسفه غیرزدشتی همانند بردیسان ادسایی، بازرگانان، پزشکان و نیز نوازندگان دوره‌گرد (گوسان / gōsān) - که برای سرگرم ساختن نجبا و هم عوام در سفر بودند - بوده‌است. باقی ماندن بخش‌هایی از ادبیات پارتی شامل یادگار زیربان، درخت آسوری و ویس و رامین نیز مدیون ایشان است.^۲ در منابع ارمنی که با دوره پارتی مرتبطند چنین گزارش شده که عوام را عموماً رمه (ramak) (ارمنی ramik-k) می‌خوانده‌اند و این‌ها بازرگانان، صنعتگران و در مجموع پیشه‌وران و دهقانان هستند (šēnakān؛ ارمنی šin > šinakan-k' «ده» > اوستایی - šiiana «مسکن، ماندگاه»)^۳؛ یا pasānīg که احتمالاً «خدمتگزار، محافظ» (گرجی pasanigi) است.^۴ از آنجا که در تاریخ ایران گواهی دال بر «زمین بستگی» (سرواژ) نهادینه شده وجود ندارد، به نظر می‌رسد که آن دهقانان و پیشه‌وران به لحاظ قانونی آزاد اما در حقیقت کاملاً تحت فرمان (یعنی رعیت) فرمانروایان بوده‌اند، و این وضعیت تا ابتدای دوران حاضر و آغاز آشوب‌های بزرگ اجتماعی ادامه داشت. همان‌گونه که رومن گیرشمن (Girshman, p. 310) بیان می‌دارد آنان را برخلاف بردگان نمی‌شد همراه زمین فروخت، ولی چون به طور سنتی به زادگاه خویش وابسته بودند، حتی با فروخته شدن زمین، در آن باقی می‌ماندند.

شواهدی از وجود یک لایه‌بندی وسیع درونی در بالاترین سطوح و در میان نجبا و مقامات در دست است، گرچه جایگاه قطعی افراد همواره روشن نیست. در سده یکم پیش از میلاد پومپئوس تروگوس گزارش می‌دهد که «فرماندهان در جنگ و فرمانروایان در صلح» از میان نزدیک‌ترین مقامات به شاه برگزیده می‌شدند (البته *populorum ordo* «مراتب مردم» بی‌گمان مخدوش است).^۵ بنا بر سنکا، نجبا و سران طوایف با عنوان بزرگان (*megistānes*) شناخته می‌آمدند^۶ که احتمالاً با بزرگان (*wuzurg*) ساسانی

1. Frye, p. 187.

2. Boyce, "Middle Persian Literature", pp. 56-7; idem, 1957.

3. Perikhanian, 1968, p. 13; Widengren, p. 113 n 46.

4. Widengren, p. 38; Chubinov. col. 1006.

5. Justin, 41. 2.

6. *Epistula* 4. 7.

قیاس‌پذیرند.^۱ برخی القاب پارتی را که بتوان بر این گروه اطلاق کرد، در مدارک نسا

(۲۷۰ - ۲۴۰ م) در کعبه زردشت در نقش رستم (ŠKZ) و کتیبه نرسه اول (۳۰۲ - ۲۹۳ م) در پایکولی [(NPI)] می‌توان دید، مثل: *naxwdār* / در ارمنی *naxarar* (بزرگ‌زمین‌داران)؛^۲ یا *hštrap* (شهربان)؛^۳ «*hštrdr*» (فرماندار محلی، شاه) در کتیبه‌ها؛ *bthšy* (وزیر اعظم) در کتیبه‌ها و در ارمنی: «*bdcaax*»؛ «*rkpty*» (رئیس استحکامات / ارگ) در کتیبه‌ها و *marzbān* (مرزبان، قس *Mtrssnkmrzwpn*)؛^۴ همچنین «*Šāpistān*» (خواج‌سرا) در کتیبه‌ها.^۵ دسته دیگری از اشراف‌زادگان که پومپئوس تروگوس (Justin, 41. 2. 6) آنان را *liberi* می‌نامد، احتمالاً «آزادگان» یا «شهبانان» بوده‌اند (قس «ساسان سوار»^۶ *(Sāsānā the asbār)*).

القاب گوناگون نجبای پارتی غالباً در آثار هنری ذکر گردیده است. شاهان نخستین، تاج «شهری» بر سر می‌نهادند.^۷ چنین می‌نماید که «دیهم» یا «افسر افتخار» (ارمنی *pativ* > فارسی میانه: *padēxw* «کامیاب، موفق»^۹، «تاج افتخار» *wandag ī āzādih*)^{۱۰} - که اشتباهاً به *bawandag āzādihā** تبدیل شده - نماد اصالت بوده است. کمر بند و شاید همه جامه‌هایی که بر تن یک تندیس رئیس قبیله پارتی از شمی^{۱۱} و نیز بر دیگر تندیس‌هاست، می‌بایست وجه مشخصه طبقات بالا بوده باشد.^{۱۲}

درباره ساختار مذهبی دوره پارتی، اطلاعات اندکی در دست است. استرابو (3. 9. 11)

1. Lukonin, p. 700.

2. Henning, "Mitteliranisch", p. 42; Hübschmann, *Armenische Grammatik*, p. 514.

3. Nisa, Passim; Gignoux, 1972, p. 53.

4. Nisa, 1899; ed. D'yakonov and Livshits, 1960, p. 114.

5. Henning, "Mitteliranisch," p. 62.

6. Nisa N.280 bis, ed. D'yakonov and Livshits, 1966, p. 141.

7. Lukonin, p. 686.

8. Fautus, 3.9 ; Lukonin, p. 707.

9. Nyberg, *Manual* II, p. 155.

10. *Dēnkard*, ed. Madan, II, p. 570; ed. Dresden, p. 380; tr. Shaked, p. 179.

11. *Camb. Hist. Iran*, III/2, pl. 69.

12. Colledge, 1967; idem, 1986.

515 c =) به نقل از پوزیدونیوس (ح ۱۵۰ - ۱۳۵ م) آورده که «انجمن» (مهستان/

(sophoi) و مغان (magoi). شاهان از این گروه‌ها برمی آمدند. همین خود شاید نشان دهنده آن باشد که مقامات بالای دینی به مثابه اشرافیت مذهبی در تشکیلات طبقاتی با اشرافیت درباری پهلوی می‌زد. از روی عناوین مذهبی موجود می‌توان حدس زد که اعضای دون پایه مغان در مقام «قاضی، داور» (d'tbr)،^۱ «دبیر» (قس: dpyrpty: «دبیربد»)،^۲ «مؤبد، محافظ آتشگاه» (mgwpt در کتیبه‌های کردیر) یا «محافظ معبد» (bagnapat)^۳ یا «ملازم آتش‌های مقدس» (قس: twršpty/spōsak)^۴ انجام وظیفه می‌کردند؛ اما جایگاه ایشان در پیوند با گروه‌های دیگر اجتماعی مشخص نیست.

دوره ساسانی

از سامانه‌های اجتماعی دوره ساسانیان، بیش از دوره پیشین، مدارک در دست است. این منابع دربرگیرنده کتیبه‌های شاهنشاهی از سده سوم میلادی و آثار و نوشته‌های پهلوی که بیش‌تر آن‌ها مربوط به سده‌های هشتم و نهم میلادی و حاوی اطلاعات متأخرتر است - و نیز سریانی، ارمنی و همچنین متون فارسی و عربی متأخر است که برخی از آن‌ها بر اساس آثار پهلوی نوشته شده‌اند.

طبقات. مفاهیم اوستایی «چهار طبقه» (- بخش نخست) در دوره ساسانی نیز با این عناوین وجود داشتند: ۱. «آسرونی» (āsrōnīh): طبقه موبد / روحانیان؛ ۲. «ارتشتاری» (artēštārīh): طبقه ارتشتار / جنگ‌جویان؛ ۳. «واستریوشی» (wāstaryōšhī): طبقه دهقان / کشاورزان؛ ۴. «هتخشسی» (hutuxšīh): طبقه پیشه‌ور / صنعتگران (hutuxš) تحت اللفظی به معنای «نیک کوشا».^۵ چنین گویند که اورمزد خود اندیشه و عمل چهار طبقه را به زردشیت آموزش داده است.^۶ در مینوی خود خوشیکاری‌ها (xwēškārīh) و گناهان (wināh)

1. ŠKZ 24, 29; Back, p. 353.

2. Nisa 90; ed. D'yakonov & Livshits, 1960, p. 75.

3. Boyce, 1979, p. 98.

4. Nisa N. 280, ed. D'yakonov & Livshits, 1966, pp. 148-9, 152.

5. Dēnkard, ed. Madan, II, p. 595; ed. Dresden, p. 360; tr. Molé, chap. 1. 22, pp. 6-7.

6. ed. Madan, II, p. 599, cf. p. 623; ed. Dresden, p. 357, cf. p. 337; tr. Molé, chap. 1. 41, pp.

هر رده اجتماعی با جزئیات ذکر گردیده است.^۱ شایان توجه است که وظایف صنعتگران (pešagkārān/hutuxšān) در فصلی مجزا (۳۱) و با الفاظی نسبتاً سرد و بی روح توصیف می شود، مثلاً آنان که «آنچه دانند خوب و با دقت انجام دهند و مزد عادلانه خواهند». چهار طبقه اجتماعی آن گونه که در نامه تنسر آمده چنین است: ۱. روحانیان، ۲. ارتشتاران، ۳. دبیران که شامل همه دیوانیان و نیز پزشکان، شعرا و منجمان باشد؛ و ۴. پیشه‌وران، که دربرگیرنده دهقانان، بازرگانان، دامپروران است که از کار خویش امرار معاش می‌کنند.^۲

شاید در همان دوره ساسانی است که سه طبقه فرادست اجتماع تحت حمایت آن سه نیرومندترین آتش‌های قلمرو شاهی قرار می‌گیرند که این خود نمادی است از آن که اورمزد آتش‌ها را از برای محافظت جهان و نیز سعادت جامعه ایرانی با انجام خویشکاری طبقات اجتماعی آفرید.^۳ درگزیده‌های زادسپرم (فصل ۳۰) این سه آتش، آن که در سر است آسرون سرشت (روحانی طبع)، آن که در دل است ارتشتارسرشت و آن که در شکم است کشاورزسرشت است. مؤبدان با والاترین آتش یعنی «آذر فرنیغ/ فریغ»،^۴ شاهنشاه و ارتشتاران با «آذرگشنسب»^۵ و کشاورزان با «آذر برزین مهر»^۶ پیوند داشتند. در اسطوره بندهشنی ایرانی، همان گونه که در بندهش آمده: «او (اورمزد) خود جامه سپید پوشید و شکوه آسرونی داشت... جامه دانایان پوشید که آسرونی است؛ وای نیکو جامه زرین، سیمین، گوهر نشان، والغونه بس رنگ پوشید (که) جامه ارتشتاری است؛ او (سپهر) جامه کبود پوشید، جامه واستریوشی داشت.»^۷

اگرچه بنابر نامه تنسر سامان‌گری طبقات بر اصول تغییرناپذیر بنا شده،^۸ باز چنین

12-13, cf. 3. 48 pp. 38-9.

1. Questions 30-1, 58, pp. 97-99, 108-9; tr. West, chaps. 31-2, 59, pp. 67-9, 105-6.

2. tr. Boyce, p. 38.

3. *Bundahišn*, TD2, p. 124, tr. Anklesaria, chap. 18. 8, pp. 158-9.

4. *Kār-nāmag* 1. 13.

5. *ibid.*

6. *Bundahišn*, TD2, pp. 126-7, tr. Anklesaria, chap. 18. 17, pp. 162-3.

7. TD2, pp. 31-2, tr. Anklesaria, chap. 3. 3-6, pp. 36-9. ; Zaehner, pp. 122, 124, 333.

8. tr. Boyce, pp. 37-8.

می‌نماید که آن هم بیانگر واقعیت اجتماع نیست؛ چه، رده‌بندی‌های اجتماعی دیگری پیش‌تر از آن و طی دورهٔ پارتی اهمیت یافته بودند. ردّ پای ساختار کهن را می‌توان اساساً در عناوین سران دومین و سومین رده تشخیص داد: «ارتشتاران سالار» (artēštārān sālār) و «واستریوشان سالار» (wāstaryōšān sālār)؛ البته فقط عنوان نخست را می‌شود در متن پهلوی یافت.^۱ طبری (ح ۳۰۲ هـ / ۹۱۵ م) به هر دوی این‌ها اشاره می‌کند (۱ / ۸۴۹) و گزارش می‌دهد که هر سه پسر مهرنرسهٔ بزرگ فرمدار (wuzurg-framādār یا hazārbed که در فارسی نو اشتبهاً «هزاربنده» خوانده و نوشته شده)^۲ را بهرام پنجم (۳۸ - ۴۲۰ م) در مقام صدر هر رده‌ای منصوب کرد: زروان‌داد در مقام «هیربدان‌هیربد» (hērbedān (hērbed)، ماه‌گشنسب در مقام «واستریوشان‌سالار» (wāstaryōšān sālār) و کاردار - که دوخویه به «کارد» تصحیح کرده - در مقام «ارتشتاران‌سالار» (artēštārān sālār)، که در نسخ خطی تحریف شده است.^۳ ولی از آنجا که تعلق به هر طبقه‌ای کاملاً موروثی بود، بسیار بعید می‌نماید که زروان‌داد - مردی غیر روحانی از بالاترین طبقهٔ اجتماعی - در مقام «هیربدان‌هیربدی» به خویشکاری پردازد؛ وانگهی در دورهٔ ساسانی مؤبد (mowbed) یا شاید مؤبدان مؤبد (mowbedān mowbed) بود که در رأس ردهٔ نخست طبقاتی قرار داشت و نه هیربدان‌هیربد.^۴ بنابراین، همان‌گونه که طبری در منابع خود یافته، مجموع مناصب برای نشان دادن شایستگی فوق‌العادهٔ خانوادهٔ مهرنرسه اعطا شده و شاید عناوین فوق‌اصلاً به مناصب عملی و اجرایی سران آن سه رده - بدان‌گونه که کریستن‌سن فرض کرده^۵ - ربطی نداشته باشد. مقام دیوانی مهم دیگری به نام «رده‌سالار» (pēšag-sālār: صدر طبقات) وجود داشت که تصمیمات او تابع نظر «دهبد» (dehbed: فرمانروای ناحیه) بود.^۶ نام رده‌ها همچنان تا اواخر دوره‌های میانه شناخته

1. *Kār-nāmag*; Nyberg, *Manual I*, p. 16. 8.

2. Shaki, 1986, p. 258 n. L6

3. Nöldeke, *Geschichte der Perser*, pp. 109-111; ۹۴۸ ص، چاپ بهار، بلعمی، Christensen, *Iran Sass.*, pp. 277-88.

4. Lukonin, p. 942; Christensen, *Iran Sass.*, p. 265; *Dēnkard*, ed. Madan, II, p. 711; ed. Dresden, p. 291; tr. West, p. 61.

5. *Iran Sass.*, pp. 122-3, 131-2.

6. *Mādayān*, pt. 1, p. 3.

شده است و به صورت‌های تحریف شده در شاهنامه می‌آید: ^۱ «آتوریان» برای - ārauuān
 *āsrōnān > اوستایی؛ «نیساریان» برای *(ar)teštārān > artēštārān فارسی میانه؛
 «بسودی» برای pasudī (قس: pasu اوستایی «چارپای کوچک اندام») > fšuiiant-
 اوستایی؛ «اهنوخشی» برای hutuxših.

گروه‌بندی‌های اجتماعی. در دوره حکومت ساسانیان، که خود برآمده از یکی از هفت
 خاندان بزرگ حکومت‌گر ایران در دوره پارتی بودند،^۲ نظام اجتماعی‌ای که از
 اسلاف‌شان به ایشان ارث رسیده بود به یک روینای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی خاص
 ساسانی بسط یافت.^۳ اصالت خون اهمیت خود را تا نیمه سده پنجم میلادی، حتی پیش
 از پیش حفظ کرد. تمرکزگرایی حکومتی به همراه اختیارات اجرایی مقامات مذهبی
 قشری‌گرا و تمرکز امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در دست اشرافیت دست‌نشانده،
 موجب پیدایش شکافی برطرف‌ناشدنی بین اشرافیت و روحانیان رده‌بالا در یک سو و
 پیشه‌وران (دهقانان، صنعتگران و بازرگانان) در دیگر سو گردید. مثلاً مقام زمین‌داران
 بزرگ و دیوانیان والامرتبه به طور سنتی «در تملک و اختیار» (pad xwēših ud āzādih)،
 موروثی بود؛ بنابراین مشاغل دیوانی مملکت انحصاری شد.^۴

پیوندهای اجتماعی سنتی در نظام بسته طبقاتی، بر نوعی حقانیت تعصب‌آمیز تکیه
 داشت: «هر چیزی ممکن است تغییر کند مگر گوهر (gōhr) نیک و بد انسان.»^۵ استثنا
 کردن افراد سزاوار و به لحاظ اخلاقی بلندمرتبه، ناگواری این سخن را تا اندازه‌ای تعدیل
 می‌کرد. همچون بهرام دوم (۹۳ - ۲۷۴ م) که درجه «بزرگ» (wuzurg) را به مؤبدان مؤبد
 خود، کردیر [KKZ8; Back, p. 408] و بهرام پنجم لقب «نجیب‌زادگی» را به نوازندگان خود
 اعطا کرد؛^۶ بنابر دینکرد، مؤبدان مؤبد نشان نجابت را به دو هیبرد پارسا و خردمند
 بخشید که به خدمتگزاری گماشته شده بودند، اما به واقع شایستگی احراز جایگاه
 اجتماعی برتری را داشتند.^۷ سرانجام آن که در نامه تنسر آمده است: «... و آدمی زاده بر

۱. خالقی، صص ۳-۴۲؛ معین، ص ۴۰۸.

2. Lukonin, pp. 703-5.

3. Pigulevskaya, p. 101.

4. Shaki, 1983, pp. 191-2.

5. *Mēnōg ī xrad*, ed. Anklesaria, 9. 7; tr. West, chap. 10. 7, p. 37; *Dēnkard*, de. Madan, p. 547;

ed. Dresden, p. 400; tr. Shaked, A6b, pp. 132-3.

۶. جاحظ، ص ۲۸.

این چهار عضو در روزگار صلاح باشد مادام، البتّه یکی با یکی نقل نکنند، الا آن که در جبّلت یکی از ما اهلیتی شایع یابند، آن را بر شهنشاه عرض کنند، بعد تجریت مؤبدان و هرابده و طول مشاهدات، تا اگر مستحقّ دانند، به غیر طایفه الحاق فرمایند.^۱

در نظر ساسانیان تمایز طبقاتی و امتیازات اجتماعی حق مسلم طبقات فرادست بود و هم ایشان در حفظ امتیازات خویش در برابر دست‌اندازی غیر می‌کوشیدند. همین‌گونه در دوران قدیم‌تر «میان اهل درجات و عامّه تمیزی ظاهر و عامّ بادید آورد به مرکب و لباس و سرای و بستان و زن و خدمتگار»^۲ زیور اشراف نیز شامل کلاه‌های بلند یا تاج، کمربندهای گوهرنشان - از آن‌گونه که بهرام دوم به کردیر اعطا نمود^۳ - و همچنین گوشواره بوده‌است. زنان اشرافی به شکار می‌پرداختند، در حالی‌که پیراهن‌های ابریشمین، موزه‌های ساق‌بلند، شلوار و سربندهای فاخر در بر داشتند.^۴ برخی نشانه‌های رده‌ها و عناوین را از کاربرد همزمان آن‌ها در زبان ارمنی می‌توان دانست، مثلاً: «کوسن / بالش» بر میز شاهی (ارمنی: barj)، «تاج / دیهیم» (ارمنی: pativ) و «تخت / گاه» (gāh).^۵ در ضمن اشراف‌زادگان فقط به امور جنگی، دیوانی، مسابقات رزمی، شکار، بزم و از این قبیل امور می‌پرداختند و نه کارهای دیگر.

احتمالاً اشرافیت ساسانی وارث یک رده‌بندی درونی از دوره پارت‌ها بوده‌اند که «شهردار» (šahrdār: حاکم دست‌نشانده)، «ویسپوهر» (wispuhr: شاه‌زاده و عضو خاندان شاهی)، «بزرگ» (wuzurg) و «آزاد» (āzād: نجیب‌زاده و شهسوار) را در بر می‌گرفته‌است.^۶ در کتیبه پایکولی «آزادان» گاهی پیش و گاهی پس از کدخدایان

7. Madan II, pp. 569-72.

1. *Tansar-nāma*, tr. Boyce, pp. 38-9;

نامه تنسر، تصحیح مجتبی مینوی، خوارزمی، ۱۳۵۴ ش، ص ۵۷.

2. *Tansar-nāma*, tr. Boyce, p. 44;

نامه تنسر، تصحیح مجتبی مینوی، ص ۶۵.

3. "Sassanian seals" in Gignoux, 1978; Back, p. 394.

۴. نامه تنسر، چاپ دهخدا، ص ۱۶۳۱.

5. Faustus, 3. 9, 11; Lukonin, p. 707.

6. Humbach & Skjaervø, III / 2, p. 46; Lukonin, pp. 698-9; Christensen, *Iran Sass.*, pp. 95-107.

(kadag-xwadāy) می‌آید؛ بنابر کارنامه اردشیر بابکان (بخش ۱) به گاه زایش اردشیر، ایران را صد و بیست کدخدا اداره می‌کرده‌اند و ایشان همان رؤسای قبایلند که مورخان دوره اسلامی «ملوک الطوایف» می‌نامند.^۱ و به لحاظ مرتبه با آزادان و دهقانان برابر بودند. این‌گونه تقسیم‌بندی‌های درون طبقه‌ای در دوره ساسانی گسترش یافت. فهرست‌های دیگری از والامقامان، به عنوان مثال در یک کتیبه سده سوم میلادی، سلسله‌مراتب پیچیده‌تری را نشان می‌دهد.^۲ اعضای بلندمرتبه‌ترین رسته را افراد خاندان شاهی و کارگزاران بلندمرتبه (hargbed, bidaxš, hazārbed) که احتمالاً همگی از خاندان شاهی نسب می‌برده‌اند، تشکیل می‌دادند؛ دوم، سپاهیان / فرماندهان نظامی از خاندان‌های بزرگ (وراز (Warāz)، سورن (Surēn)، کارن (Kārin)) بودند و در دوره نرسه «مؤبد کردیر»؛ سومین رده، دیگر مقامات نظامی، کارگزاران یا ناظران املاک سلطنتی (فرمانداران : farmādār)،^۳ «دبیردان» (dibīrbed)، «درباریان» (نظیر «ساقی» : mayār)، «روحانیان دون‌پایه‌تر» (نظیر کردیر، هیربد شاپور اول)، «شهربانان» (šahrab)، «آمارگران / حساب‌رسان» (hamārgar)، «داوران : قضات» (dādwar)، «شکاربانان» (naxōrbed) و انواع دیگر کارگزاران. این ترتیبات، با طبقه‌بندی‌هایی که در متون مذهبی آمده، متفاوت، و خود شاید نتیجه گسترش مراکز شهری و دولت مرکزی است و همین مراتب طی دوره ساسانی اساساً بدون تغییر باقی ماند. سیاهه طبقات ساسانی در آثار چند تن از نویسندگان اسلامی باقی مانده که آنان نیز اطلاعات خود را از گاهنامه و بخشی از آیین‌نامه برگرفته‌اند که اکنون مفقود است.^۴ گویا متأخرترین نمونه را یعقوبی (ح ۲۷۸ هـ / ۸۹۱ م) آورده است.^۵ وی عناوین سلسله مراتب را این‌گونه به دست می‌دهد: ملک‌الملوک (شاهنشاه / کسری / kersā)، بُدُرج فرمذار (وزیر / wuzurg-framadār)، عالم‌العلماء (مؤبدان مؤبد)، هَرَبَد (نگاهبان آتش)، دبیربَد، عظیم (بزرگ) همانند فرمانده بزرگ،

۱. طبری، ۱ / ۷۰۶.

۲. فس: کتیبه نرسه اول: Humbach & Skjaervø, III / 2, pp. 40-43؛ برای سیاهه کامل نجبا در کتیبه شاپور

اول ← Maricq, pp. 318-30.

3. Livshits, p. 134; Gignoux, 1978, p. 15 no 1. 1.

4. Christensen, *Iran Sass.*, pp. 62-3.

۵. البلدان، ۱ / ۳ - ۲۰۲.

اصبهَبَد (سپاهبد / spāhbed) و تحت فرمان او «فادوسبان» (فرمانده سپاه / pād̄y gōsbān)،
 مرزبان، شهریح (فرمانده ناحیه / šahrīg)، آساوره (فرماندهان نظامی)، صاحب‌المظالم
 (دادستان)، شاه‌ریشت (؟)، صاحب‌الدیوان (diwānbān)،^۱ مردمارعا (؟) *mardmārgār
 > (یا Erān-āmārkār).^۲ مسعودی (ح ۳۴۵ هـ / ۹۵۶ م) در التنبیه (ص ۴ - ۱۰۳) چهار رده
 اشراف را هم این‌گونه برمی‌شمارد: مؤیدان و صدر آنان مؤیدان موبد، وزیر یا
 بُدْرَج فرمذار، اصبهَبَد، دبیربذ و طستخشَبَد - که دارمستتر به «هتخشَبَد» تصحیح کرده^۳ -
 یعنی «آنان که کاریدی می‌کنند» یا همان واستریوشان. صورتی که بیرونی (ح ۳۹۰ هـ /
 ۱۰۰۰ م) به دست می‌دهد، اندک تفاوتی دارد: «شہسواران و شاه‌زادگان»، «هیریدان،
 مؤیدان و داوران»، «پزشکان، اخترشناسان و دیگر دانشمندان» و «کشاورزان و
 صنعتگران».^۴ رده‌بندی اشرافی دوره ساسانی حتی در نوع پوشش و میزان دارایی افراد
 نمود می‌یابد. فی‌المثل، «دهقانان» (زمین‌داران فرورترتبه) که به پنج زیرگروه منقسم
 می‌گشتند، از روی رنگ جامه‌های‌شان مشخص بودند.^۵ پیوند ازدواج چه «به اختیار»
 (pādixšāyihā) یا «به ابدال» (stūrīh) تنها بین افراد یک زیررده با هم ممکن بود؛ در نامۀ
 تنسر آمده است: «باید که هیچ چیز را چنان نگه ندارند که مراتب مردم را»^۶ و «احتیاط
 دقیق نگهداشت مراتب را».^۷ در قانون خانواده دوره ساسانی «بدل گماشته»
 (stūrīgumārdag) می‌بایست از میان افراد هم‌طبقه (ham-hāwand) فرد درگذشته برگزیده
 می‌شد. «... و من بازداشتم از آن که هیچ مردم‌زاده، زن عامه خواهد، تا نسب محصور
 ماند و هر که خواهد میراث بران حرام کردم، و حکم کردم تا عامه مستغفل و املاک

1. Mādayān, pt, 2, p. 26.

2. Christensen, *Iran. Sass.*, pp. 265, 524-5.

۳. التنبیه و الاشراف، ص ۱۰۴، یادداشت‌ها.

۴. قس: کتاب التاج که اشتباهاً به جاحظ منسوب است [۲۵۵ - ۱۶۰ / ۸۶۹ - ۷۷۶]؛ ص ۲۵، سیاه‌ای مشابه به
 اردشیر [۲۴۰ - ۲۲۴] منسوب شده؛ قس: دهخدا، ص ۱۵۸۷.

5. Christensen, *Iran. Sass.*, pp. 107.

6. tr. Boyce, p. 45;

نامۀ تنسر، چاپ مجتبی مینوی، ص ۶۵.

۷. نامۀ تنسر، چاپ دهخدا، ص ۱۶۳۰.

بزرگ‌زادگان نخرند.^۱ بنا بر فارسنامه ابن بلخی (سده ششم هـ/ دوازدهم م) شاهان ایرانی می‌توانستند با شاه‌زاده‌خانم‌های انیرانی ازدواج کنند، اما دختران ایشان تنها می‌بایست با اعضای خاندان (بیت) شاهی وصلت می‌کردند؛ این‌گونه بود که اصالت دودمان و طبقه محفوظ می‌ماند و انتقال قدرت در درون خانواده انجام می‌گرفت (صص ۸-۹۷).

با وجود آن که در سده سوم میلادی مؤبدان مؤبد کردیر قدرتی داشت، ظاهراً فقط بعدها و طی دوره یزدگرد دوم (۴۲۰ - ۳۹۹ م)، مؤبدان مؤبد، هیربدان هیربد، دبیرید و جز این‌ها در زمره اشراف به شمار آمدند.^۲ روحانیان فرورترته همراه با دبیران، قضات، پزشکان، اخترشناسان،^۳ سواره و پیاده‌نظام، که همگی تحت نظارت کارگزاران والامقام بودند و در برابر خدمت خود مزد می‌گرفتند،^۴ در سلسله‌مراتبی پایین‌تر جای داشتند. مزد روحانیان از درآمد موقوفات و سودی که از انجام مراسم ازدواج حاصل می‌شد (nīrmad) پرداخت می‌گردید. قضات از رسیدگی به دعاوی حقوقی امرار معاش می‌کردند. میزان مزد سواره و پیاده‌نظام به دقت مشخص شده بود. در زمان خسرو انوشیروان (۷۹ - ۵۳۱ م) حداکثر مزد سرباز سواره نظام ده هزار درهم و حداقل مزد سرباز پیاده صد درهم بود،^۵ که این خود شاخصی نسبی از اهمیت درجه نظامی آن‌هاست. در مجموع به جنگ‌جویان ارج بسیاری می‌نهادند و بین ایشان و عوام می‌بایست تفاوت می‌بود.^۶ اکثریت افراد، پایین‌ترین رده‌های آزادمردان، برزگران و پیشه‌وران بودند که عموماً الفاظ ramān (توده‌ها)، «amaragān (افراد بی‌شمار)، pādram (عوام) یا «mardom / مردم» در اشاره به آنان به کار می‌رفت و همین‌ها از کاریدی خود امرار معاش می‌کردند و مالیات زمین و سرانه می‌پرداختند. از متنی در دینکرد چنین

1. *Dādestān ī Dēnīg*, chap. 58; *Mādayān*, pt. 2. 14; Shaki, 1987, p. 192; tr. Boyce, pp. 46

[ترجمه بویس مغلوپ است]؛ نامه تنسر، چاپ دهخدا، ص ۱۶۳۰.

2. *Tansar-nāma*, tr. Boyce, pp. 44-45; ۱۶۳۰؛ چاپ دهخدا، ص ۶۵؛ نامه تنسر، تصحیح مجتبی مینوی، ص ۱۶۳۰؛ چاپ دهخدا، ص ۶۵؛

3. Gignoux, 1986, pp. 102-4; ۲۵؛ کتاب الناج، ص ۲۵؛

4. Christensen, *Iran. Sass.*, pp. 132-6.

۵. تاریخ بلعمی، چاپ بهار، ص ۱۰۴۹.

۶. نامه تنسر، چاپ دهخدا، ص ۱۶۳۱.

برمی آید که دهقانان طبق قراردادهای «مزارعه» (نظیر دوران اسلامی) کار می کردند.^۱ مزدبگیران مجاز به داشتن یک و، در موارد نادر، دو همسر، و نیز قطعه کوچکی زمین بودند.^۲ به ایشان پند می دهند که «کوشا و میانه رو باش و از حاصل کوشش نیک خویش بخور»^۳ و «بیش از سیصد استیر (stēr) ذخیره مکن»^۴ و «آنچه اضافی است به درویشان (driyōšān) صدقه بده».^۵ همچنین بر آنان فرض بود که از فرادستان (padān) اطاعت کنند و هشدار که مبادا بر ایشان لعنت فرستند.^۶ در شاهنامه (چاپ مسکو، ۷ / ۱۸۹)، خصومت و بدگمانی اشراف نسبت به فرودستان، این گونه بازتاب می یابد که پیری، اردشیر بابکان را پند می دهد:

مجوی از دل عامیان راستی که از جست و جو آیدت کاستی
 وزیشان تو را گر بد آید خبر تو مشنو ز بدگوی و انده مخور
 نه خسروپرست و نه یزدان پرست اگر پای گیری، سر آید به دست
 چنین باشد اندازه عام شهر تو را جاودان از خرد باد بهر
 البته در متون دینی درباره جامعه (hamih) خواص و عوام (ramān و padān)،^۷ این گونه آمده است: «... و رشن عادل اعمال او را می سنجد با ترازوی مینوی که به هیچ سوی گرایش ندارد، نه برای مؤمنان و نه برای کافران، نه برای سروران و نه برای فرمانروایان و به اندازه تار مویی منحرف نمی شود و آزرمت ندارد (ملاحظه نمی کند) و سرور و فرمانروا را با خُردترین مردم در داوری یکسان به شمار می آورد».^۸

در پایین ترین ساختار اجتماعی ساسانی، درویشان و بندگان قرار داشتند. از دستورهای متعددی که به توانگران حکم شده تھی دستان را یاری کنند و لعن و نفرینی

1. ed. Madan, II, p. 742; ed. Dresden, p. 96; tr. West, p. 103.

Lambton, *Landlord and Peasant*, p. 295 ← برای «مزارعه» در دوران اسلامی

2. *Mādayān*, pt. 2, p. 1.

3. *Mēnōg ī xrad*, ed. Sanjana, chap. 1. 42-3, ed. Nyberg, *Manual I*, p. 69.

4. *Pahlavi Rivāyat*, ed. Dhbhar, p. 123.

5. *Ardā wirāz-nāmag*, 31. 3.

6. *Dēnkard*, ed. Madan, II, pp. 699, 749; ed. Dresden, p. 90; tr. West, chap. 19, p. 45.

7. *Dēnkard*, ed. Madan, II, p. 749.

8. *Mēnōg ī xrad*, ed. Anklesaria, 1. 122, p. 23; tr. West, p. 18.

که نثار تهی‌دستان سرکش (škōh) کرده‌اند، چنین برمی‌آید که توده‌عظیمی از فقرا شهرها را فرا گرفته بوده‌اند. همین لقب škōh (یست / تهی‌دست) نسبت به طبقات فرومرتبه، خود نشان‌دهنده دشمنی‌های طبقاتی و تنش اجتماعی است که در سده‌های پنجم و ششم میلادی به پیدایش جنبش مزدکی انجامید.^۱ škōh کسی است که خود را بداقبال می‌داند و از آنچه دارد ناخرسند و از توانگران بیزار است.^۲ آذرباد مارسپندان، روحانی دوره ساسانی، درگیری بین «فقیر» (škōh) و «غنی» (xwadāy) را یکی از پنج شرّ بزرگی می‌داند که گریبان‌گیر انسان‌ها می‌شود.^۳ و اما گروه دیگر همان اسلاف «عیاران / جوان‌مردان» دوره اسلامی (پهلوی mard-juwān)^۴ هستند که بنابر تفسیر پهلوی ویديوداد (Vidēvdād 3.41) بر این باور بوده‌اند که دزدیدن از توانگران و بخشیدن به تهی‌دستان، امری سزاوار است.^۵ سبک، عبارت‌پردازی و واژگان سمک عیّار (فرامرز بن خداداد اَرَجانی، ح ۵۸۵ هـ / ۱۱۸۹ م) منشأ ماقبل اسلامی و شکل‌گیری این گروه را در دوره ساسانی، اثبات می‌کند. اگر چه مشی این مردان را نویسنده ویديوداد پهلوی نه نکوهش می‌کند و نه تأیید، باز در ارداویرازنامه (فصل ۴۵) آنان را شایسته مجازات سخت بدنی می‌دانند. کاملاً باورپذیر است که جوان‌مردان با مزدکیان (درست‌دینان: drīstdēn) بر ضد اشراف متحد شده باشند.^۶

با توجه به وجود قوانین بسیار در باب برده‌داری در آثار فارسی میانه، به نظر می‌رسد که این نظام در دوره ساسانی بسی گسترده‌تر از دوران قبل وجود داشته‌است. ظاهراً در همان دوره «تولیدکنندگان» اصلی در جامعه همان برده / بندگان بوده‌اند؛ آن‌ها را می‌خریدند یا سپاهیان به اسارت می‌گرفتند و جزو دارایی به شمار می‌آمدند.^۷ میانگین قیمت هر برده / بنده پانصد استیر (stēr) و برابر بهای یک زن بود،^۸ و سروران (xwadāyān)

1. Shaki, 1978.

2. *Dēnkard*, ed. Madan, II, p. 505; ed. Dresden, p. 438; tr. Shaked, pp. 58-9.

3. *Pahlavi Texts*, p. 71.

4. *Dēnkard*, ed. Madan, II, p. 723; ed. Dresden, p. 281; tr. West, p. 78.

5. tr. Darmesteter, II, p. 47, n. 81.

6. Shaki, 1978, p. 305 n. 142.

7. Ammianus Marcellinus, 23. 6. 76.

8. *Mdayān*, pt. 1, pp. 12, 33; *Pahl. Vd.* 4. 2.

می توانستند همانند حیوانات بارکش با آنان رفتار کنند.^۱ با همه این احوال، آنان هم از حقوق مسلم شهروندی بهره مند بودند؛ قانون نه فقط زندگی شان را حفاظت می کرد، بلکه به وسیله راه کارهایی در دفاع از حقوق شان آن ها را یاری می نمود.^۲ هر رسته ای از بردگان، پایگاهی ویژه خود داشت: «بنده» (bandag)، «غیرشهری» (anšahrīg)، «برده» (wardag) و «تن» (tan). بندگان اصولاً به امور خان و مان (mānišn) یا خدمات دیگری – نظیر خدمت در آتشکده – گماشته می شدند.^۳ «غیرشهری ها»، یا همان بردگان انیرانی غیر زردشتی، معمولاً به کار موقت برزیگری می پرداختند، چه صاحب زمین تغییر می کرد یا نه؛ این نوع بردگان ندرتاً در کارهای خانگی دست داشتند.^۴ بردگان، همانند غیرشهری ها، بنابر توانایی شان به انجام کارهای زراعی، ساختمان سازی یا انواع دیگر کارهای یدی گمارده می شدند؛ نمونه آن، اسرای رومی هستند که شاپور یکم بر کار زمین های سلطنتی گماشت.^۵ بردگان دارای غل و زنجیر را «تن» می نامیدند.^۶ بردگان زن نیز با عنوان «بنده پرستار» (bandag paristār) در خانه ها و یا در مزارع با عنوان «زن غیرشهری» (zan ī anšahrīg) خدمت می نمودند.^۷ بردگان می توانستند با پرداخت قیمت آزادی شان، از بندگی آزاد شوند.^۸ مالکیت بندگان موروثی بود؛^۹ سیاوخش حقوق دان به رادهرمزد می گوید که هیچ «بنده شاهنشاه» (bandag ī šāhānšāh) را نمی توان دوباره اسیر کرد.^{۱۰} اگر برده ای مسیحی به آیین زردشت مشرف می شد و با «به دینان» (hu dēnān) هم کیش می گردید، آنان می توانستند «بردگی» وی را بخرند؛ اما اگر به زردشتیان تعلق نمی یافت، می توانست آزادی خود را به دست آورد.^{۱۱} فروش برده به غیر زردشتیان اکیداً ممنوع و مکافات این جرم داغ کردن (drōš) هر دو سوی معامله بود.^{۱۲}

1. *Dēnkard*, ed. Madan, II, p. 737; ed. Dresden, p. 269; tr. West, p. 98.

2. *Pahlavi Rivayat*, ed. Dhabhar, p. 108.

3. *Mādayān*, pt. 1, pp. 1, 103.

4. *Mādayān*, pt. 2, p. 36.

5. ŠKZ, Parth. line 16; Back, pp. 325-6.

6. *Mādayān*, pt. 1, p. 89.

7. *Dādestān ī dēnīg*, chap. 56, p. 203; *Dēnkard*, ed. Madan, II, p. 737.

8. *Mādayān*, pt. 1, p. 1; *Yišō boxt*, p. 179.

9. *Mādayān*, pt. 1, p. 96.

10. *ibid.*, p. 20.

11. *ibid.*, p. 1.

12. *ibid.*

کتابنامه ۱. طبقات اجتماعی در متون اوستایی

- E. Benveniste, "Les classes sociales dans la tradition avestique", *JA* 221, 1932, pp. 117-34.
- E. Benveniste, "Traditions indo-iraniennes sur les classes sociales", *JA* 230, 1938, pp. 529-49.
- E. Benveniste, *Le vocabulaire des institutions indo-européennes*, 2 vols. , Paris, 1969.
- M. Boyce, *The Bipartite Society of the Ancient Iranians*.
- M. A. Dandamayev et. al., eds, *Societies and Languages of the Ancient Near East*, Warminster, Eng., 1982, pp. 33-7.
- J. Duchesn-Guillmin, *La religion de l' Iran ancien*, 1962.
- J. Duchesn-Guillmin, *Symbols and Values in Zoroastrianism*, New York, 1960.
- G. E. R. Dumézil, *L' idéologie des Indo-Européens*, Brussels, 1958.
- I. Gershevitch, *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge, 1959.
- J. Kellens, "Trois réflexions sur la religion des Achéménides", *Studien zur Indologie und Iranistik* 2, 1976, pp. 115-17.
- Škand-gumānīk wizār, ed. J. de Menasce as *škand-gumānīg vičār. La solution décisive des doutes*, Fribourg, 1945.
- ## ۲. طبقات اجتماعی در دوران ماد و هخامنشی
- E. Benveniste, "Traditions indo-iranniennes sur les classes sociales", *JA* 230, 1938, pp. 529-49.
- E. Benveniste, *Le vocabulaire des institutions indo-européennes*, 2 vols., Paris, 1969.
- F. de Blois, "Freemen" and "Nobles" in Iranian and Semitic Languages. *JRAS*, 1985, pp. 5-15.
- P. Briant, *Rois, tributs et paysans*, Paris. 1982.
- P. Briant, "Hérodote et la société perse" , *Hérodote et les peuples non grecs. Neuf exposés suivis de discussions...*, Etretiens sur l'antiquité classique 35, Geneva, 1990.
- O. Bucci, "Casti e classi sociali nell' antico iranico", *Apollinaris* 45, 1972, pp. 741-60.

M. Dandamaev, *Slavery in Babylonia from Nabopolassar to Alexander the Great (626-331 B. C.)*, De Kalb III, 1984.

H. Sancisi-Weerdenburg, "Was There Ever a Median Empire?" in A. Kuhrt and H. Sancisi-Weerdenburg, eds., *Achaemenid History III. Method and Theory*, Leiden, 1988, pp. 197-212.

M. Stolper, *Entrepreneurs and Empire*, Leiden, 1985.

۳. طبقات اجتماعی در دوران پارسی و ساسانی

Ardā wirāz-nāmag, ed. & tr. Gignoux as *Le livre d'Ardā virāz*, Recherches sur les civilisations 14, Paris, 1984.

M. Back, *Die sassanidischen Staatsinschriften*, Acta Iranica 18, Leiden, 1978.

E. Benveniste, "les classes sociales dans la tradition avestique", *JA*, 12th sér. , 221, 1932, pp. 117-34.

D. H. Bivar, "The Political History of Iran under the Arsacids" , *Camb. Hist. Iran* III / 1, pp. 21-99.

M. Boyce, "The Parthian Gōsān and Iranian Minstrel Tradition", *JRAS*, 1957, pp. 1015.

M. Boyce, (tr.), *The letter of Tansar*, Roma, 1968.

M. Boyce, *Zoroastrians*.

D. Chubinov, *Gruzino-russkī slovar'*, St. Petersburg, 1887.

M. A. R. Colledge, *The Parthians*, London, 1967.

M. A. R. Colledge, *The Parthian Period*, Iconography of Religions 3, Leiden, 1986.

C. Colpe, "Development of Religious Thought", *Camb. Hist. Iran* III / 2, pp. 819-65.

Dādestān ī Dēnīg ms. K 35, in A. Christensen, ed. *Codices Avestici Pahlavici* III-IV, Copenhagen, 1934.

N. C. Debevoise, *A Political History of Parthia*, New York, 1968.

Dēnkard, Book VI, tr. Sh. Shaked as *Wisdom of the Sassanian Sages (Dēnkard VI)*,

Boulder, Colo. , 1979 ; Book VII, tr. M. Molé, *La légende de zoroastre selon les textes*

pehlevi, Paris, 1967; Book VIII, tr. W. E. West in *Pahlavi Texts* IV, SBE 37, Oxford,

1892, pp. 1-171.

- Draxt ī Asōrīg*, in *Pahlavi Texts* ed. J. Jamasp-Asana, II, pp. 109-14.
- J. Duchesne-Guillemin, *Symbols and Values in Zoroastrianism*, New York, 1966.
- G. E. R. Dumézil, *L'idéologie des Indo-Européens*, Brussels, 1958.
- I. M. D'yakonov and V. A. Livshits, *Dokumenty iz Nisy I v. do n. è Predvaritel'nye itogi raboty*, Moscow, 1960.
- I. M. D'yakonov and V. A. Livshits, "Novye nakhodki dokumentov v Statroī Nise", *Peredneaziatskī sbornik* 2, 1966, pp. 134-57.
- R. N. Frye, *The Heritage of Persia*, New York, 1966.
- R. N. Frye, *The History of Ancient Iran*, Handbuch der Altertumswissenschaft 3 / 7, Munich, 1984.
- R. Girshman, *Iran from the Earliest Times to the Islamic Conquest*, Suffolk, Eng., 1954.
- Ph. Gignoux, *Glossaire des inscriptions Pehlevies et Parthes*, Corpus Inscr. Iran., Supple. Ser., vol. 1. London, 1972.
- Ph. Gignoux, *Catalogue des sceaux, camées et bulles sasanides de la Bibliothèque Nationale et du Musée du Louvre II. Les sceaux et bulles inscrits*, Paris, 1978.
- Ph. Gignoux, *Pour une esquisse des fonctions religieuses sous les sasanides*, *Jerusalem Studies in Arabic and Islam*, 1986, pp. 93-108.
- H. Humbach and P. O. Skjaervø, *The Sasanian Inscription of Paikuli III / 1-2*, Wiesbaden, 1983.
- Kār-nāmag ī Ardašīr Papagān*, tr. O. M. Chunkova as *Kniga dyanī Ardashira syna Papaka*, Moscow, 1987.
- H. Jamasp, ed., *Vendidad. Avesta Text with Pahlavi Commentary*, Bombay, 1907.
- Flavius Josephus, *Jewish Antiquities*, Leob ed. Cambridge, Mass. and London, 1965.
- V. A. Livshits, *Sogdīskie dokumenty s gory mug II. Yuridichskie dokumenty i pis'ma*, Moscow, 1962.
- V. K. Lukonin, "Political, Social and Administrative Institutions. Taxes and Trade", in *Camb. Hist. Iran III / 2*, pp. 681-746.
- Mādayān ī hazār dādestān*, tr. S. J. Balsara as *The Laws of Ancient Persians as Found in*

- the Māfīkān-e hazār dādestān or the Digest of a Thousand Points of Law*, 2 vols. Bombay, 1937; tr. A. G. Perikhanian as *Sasanidskī sudebnik*, Yerevan, 1973.
- A. Maricq, "Classica et Orientalia 5. Res Gestae Divi Saporis", *Syria* 35, 1958, pp. 297-360; rep. in A. Maricq, *Classica et Orientalia*, Paris, 1965, pp. 37-101.
- Mēnōg ī xrad*, ed. Anklesaria; ed. P. Sanjana as *The dīnā ī Mainū ī khrat*, Bombay, 1895; tr. W. E. West in *Pahlavi Texts* III, SBE 24, Oxford, pp. 1-113.
- A. Perikhanian, "k voprosu o rabovladienii i zemlevladienii v Irane parfyanskogo vremeni", *VDI* 42 / 4, 1952, pp. 13-27.
- A. Perikhanian, "Notes sur le lexique iranien et arménien", *REA* 4, 1968, pp. 5-30.
- A. Perikhanian. "Iranian Society and Law", in *Camb. Hist. Iran* III / 2, pp. 581-746.
- N. Pigulevskaya, *Les villes de l'état iranien aux époques parthe et sassanide. Contribution à l'histoire sociale de la basse antiquité*. Paris, 1963.
- M. I. Rostovtzeff and C. B. Welles, "A Parchment Contract of Loan from Dura-Europos", *Yale Classical Studies* 2, 1931, pp. 1-78.
- M. Shaki, "The Social Doctrine of Mazdak in the Light of Middle Persian Evidence," *Archív orientální* 4, 1978, pp. 289-306.
- M. Shaki, "Revertible and Irrevertible Grants in Sasanian Law", *Studia Iranica* 12 / 2, 1983, pp. 183-94.
- M. Shaki, "Observations on the *Ayādgār ī Zarērān*", *Archív oreintální* 54, 1986, pp. 251-71.
- M. Shaki, "The Translation of the Sasanian Law-book - a Pons Asinorum", *Archív orientální* 55, 1987, pp. 190-3.
- S. P. Tolstov, *Po sledam drevnekhoresmīskoī tsivilizatsii*, Moscow and Leningrad, 1948.
- C. Toumanoff, *Studies in Christian Caucasian History*, Washington, D. C. , 1963.
- G. Widengren, *Der Feudalismus im alten Iran*, Cologne and Opladen, 1969.
- Yišō'-boxt (Yišū' bakt)*, tr. E. Sachau as *Corpus Juris des Persischen Erzbischofts Jesubucht*, Syrische Rechtsbücher 3, Berlin, 1914.
- R. C. Zaehner, *Zurvan, A Zoroastrian Dilemma*, Oxford, 1955.

ابوریحان بیرونی، کتاب تحقیق ماللهند من مقولة مقبولة فی العقل او مردولة، ترجمه زاخانو
تحت عنوان *Alberuni's India* (۲ ج)، لندن، ۱۹۱۰ م.
کتاب التاج (به اشتباه منسوب به جاحظ)، طبع پاشا، قاهره، ۱۹۱۴ م.
معین، محمد، مزدینا و تأثیر آن در ادبیات فارسی، تهران، ۱۳۲۶ ش.
نامه تنسر (چاپ دهخدا) در امثال و حکم (ج ۳) تهران، ۱۳۱۰ ش.
همان، (چاپ مینوی)، تهران، ۱۳۱۴ ش.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی